

ذهن و مراتب واقع‌نمایی ادراک

در اندیشه صدرالدین قونوی

مرتضی جعفریان،* دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه تهران
محمدجواد رضایی‌ره،** استادیار گروه فلسفه دانشگاه خوارزمی

چکیده

نظر کانت دارد، از حیث گذر از رئالیسم خام که نظریه شایع آن روزگار بوده حائز اهمیت بسیار است. قونوی همچنین مسئله مسانخت و مساوقت علم و ادراک با وجود را پیش از صدرالمتألهین طرح نموده و بسیاری از لوازم و نتایج آن را تشریح و تبیین نموده است.

مسئله اعتبار و حدود شناخت و ادراک انسان و نسبت بین حقیقت و ذات اشیاء با نمودهای ذهنی آنها، مستلزم تبیین نقش ذهن در ادراک و نسبت‌های آندو با یکدیگر و همچنین رابطه آنها با متعلق ادراک است. گرچه صدرالدین قونوی مباحث علم و ادراک را با صبغه وجودشناختی مورد تحقیق و بررسی قرار داده، ضمن طرح مسائل «علم» و ارتباط آن با «وجود» و مراتب آن، نقش فاعل شناسا در امر شناخت را نیز بطور ویژه بررسی کرده است. مباحث او در اینباره مشتمل بر نظریات بدیعی است که میتواند برخی از وجوه مبهم مسائل ذهن و شناخت را روشنتر و سیر ظهور اندیشه‌های فلسفی شناخت‌شناسی را در حوزه فلسفه اسلامی آشکارتر سازد. از دیدگاه وی علم حصولی انسان که بطور عام شامل ادراک حسی، خیالی و عقلی است، دو ویژگی اساسی دارد: از یک طرف پدیدارشیء فی‌نفسه است و برخی از وجوه و مراتب و شئون حقیقت آن را مینمایاند و از طرف دیگر همیشه در چارچوبها و قیود ذهنی فاعل شناسا قوام می‌یابد و از نقش قابلی یا فاعلی ذهن تأثیر میپذیرد. عبارت دیگر، شناخت محصول تعامل عین و ذهن است. این نظریه که مدتها قبل از نظریه مشهور کانت ابراز شده، گرچه مبدأ عزیمت متفاوتی با

کلیدواژگان

ادراک	پدیدار
ذهن	عین
ذات	حقیقت
مراتب علم	مراتب وجود
شناخت	فاعل شناسایی

مقدمه

نظریه‌های شناخت را به اعتبار نقش ذهن در فرایند شناسایی به دو دسته کلی میتوان تقسیم کرد: ۱. نظریه‌هایی که ذهن را چونان آینه‌بی‌میدانند که حقایق اشیاء در آن منعکس میشود، ۲. نظریه‌هایی که ذهن را چونان عینکی میدانند که فاعل شناسا در چارچوب

(نویسنده مسئول) Email: m.jafarian.kh@gmail.com

**Email: rezaeirah@yahoo.com

تاریخ تأیید: ۹۳/۶/۴

تاریخ دریافت: ۹۳/۳/۵

آن به اشیاء مینگرد و خود عینک در فرایند شناسایی نقش اصلی را دارد و از اینرو شناخت حقیقت اشیاء — آنچنانکه در واقع هستند — ممکن نمیشود.^۱ با اندکی تسامح میتوان گفت که غالب متفکران به یکی از این دو نظریه معتقدند.

فیلسوفان معتقد به نظریه نخست، ذهن را آیینۀ عین دانسته و شناخت را انعکاس واقعیت جهان خارج در آیینۀ ذهن میدانند. عموم ارسطوئیان، از جمله حکمای مسلمان و غالب فیلسوفان پیش از دوره جدید به این نظریه معتقدند. آنها، هم در تعریف علم به «صورتی از شیء که در ذهن حاصل میشود»^۲ و هم در تعریف فلسفه و حکمت به «شبهت یافتن ذهن آدمی با عالم واقع و در حقیقت انعکاس حقایق اشیاء در ذهن»^۳ به این معنا تصریح کرده‌اند. در این نگاه ذهن نقش قابلی صرف دارد و بازنمایش از عالم خارج تابع اثر مستقیم عالم خارج است. بنابراین، ادراک، بالذات کاشف از خارج است و امکان کشف حقیقت امری مسلم است که نفی آن منجر به سفسطه خواهد شد.^۴ در این تلقی، اصل، امکان شناخت است و خطا و اشتباه امری فرعی است که با افعال روشهای منطقی میتوان از وقوع آن جلوگیری کرد.^۵

بر اساس دیدگاه دوم، ادراکات انسان بیشتر حاصل فعالیت ذهن است تا اثر جهان خارج. در واقع این ذهن است که پرتو خود را بر جهان می‌افکند و آن را همانگونه که ساختار ذاتی خود ذهن است تصویر و تعبیر میکند.^۶ بنابراین، مسلم دانستن امکان شناخت عقلی جهان خارج مبتنی بر خوشبینی‌یی غیر مستدل است و بنا به همین دلیل است که انسان باید از دعوی دور و دراز و دیرپای شناخت حقیقت کوتاه بیاید و به نمودهای واقعیت بسنده نماید.^۷ فلسفه پس از کانت از این نظریه بسیار متأثر شده است.

۱. قونوی، پیشرو در طرح نظریه تعامل عین و ذهن
از نظر صدرالدین قونوی شناخت انسان معلول هر دو عامل ذهن و عین است و از همینرو ادراک یک شیء برای افراد مختلف و حتی برای یک فرد در حالات مختلف، ممکن است ادراکاتی گوناگون و دور از هم و گاهی کاملاً متضاد با یکدیگر باشند.^۸ عوامل خارج از ذهن همچون اختلاف زمان و مکان و تفاوت‌های زیست‌شناختی، جسمی و روانی، آموزش، تربیت، تاریخ، فرهنگ، پیشفرضهای القا شده توسط جامعه و دست آخر خود زبان، برای توجیه کثرات شناختی افراد کافی نیست و هیچیک بتنهایی نمیتواند مبین طیف وسیع تنوع و اختلاف و تضاد و گوناگونی ادراکات و شناخت آدمیان از موضوع واحد باشد. اگرچه همه این عوامل نقش مؤثری دارند اما نقش خود ذهن غیر از نقش عوامل خارجی است. تنوع ادراکات از یک چیز فقط تابع تنوع عوامل خارج از نفس عالم نیست و چارچوبها و ساختار ذهن نیز در آن نقشی اساسی دارد.^۹

۱. هگل، فنومنولوژی روح، ص ۸۰-۷۹؛ استیس، فلسفه هگل، ج ۱، ص ۵۲ و ۵۶.
۲. رازی، شرح الاشارات والتنبیها، ج ۱، ص ۵۹؛ همان، ج ۲، ص ۲۲۸ و ۵۳۸؛ طوسی، تلخیص المحصل، ص ۳۰۳؛ ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۱، ص ۳۱۹؛ همان، ج ۶، ص ۱۴۵؛ همو، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۱۶۷.
۳. ابن‌سینا، الشفاء - الالهیات، ص ۴۲۶-۴۲۵؛ ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الاربعه، ج ۱، ص ۲۴-۲۳؛ سبزواری، شرح المنظومه، ج ۲، ص ۵۰.
۴. طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ص ۶۳؛ مطهری، مجموعه آثار، ج ۹، ص ۲۱۳.
۵. طوسی، تلخیص المحصل، ص ۴۳.
۶. استیس، فلسفه هگل، ج ۱، ص ۵۳-۵۱ و ۵۷.
۷. همان، ص ۵۷.
۸. قونوی، المراسلات، ص ۳۵.
۹. همان، ص ۱۵۹.

ذهن یکی از واقعیت‌های عالم است و چون موجودی نامتناهی نیست، مانند سایر واقعیتها حدود و قیودی دارد که مختص به آن است^{۱۰}. این حدود و قیود خود منشأ لوازم و خواص و ویژگیهایی است که بنا بر مرتبه وجودی ذهن از آن جدایی ناپذیر است و در ادراک نفس از اشیاء - که بنوعی قابل و از جهتی هم فاعل آنهاست - ظهور و بروز دارد^{۱۱}.

۲. ارکان نظریه شناخت قونوی

برای توضیح نظریه شناخت قونوی لازم است ارکان اساسی آن را بیان کنیم:

۲-۱. مساوقت وجود و علم

وجود امری یکتا است و این ویژگی از اصل حقیقت وجود به همه مراتب و لوازم و شئونش نیز تسری می‌یابد. بنابراین هر یک از مراتب، لوازم و صفات وجود نیز امری یکتا هستند که مختص همان مرتبه‌اند و از آن تفکیک نمیشوند. علم (ادراک) و شئون (خواص و آثار) آن نیز نوعی وجود و تابع احکام و خواص و آثار کلی وجود است^{۱۲}.

قونوی در بیان این مطلب گوی سبقت را از ملاصدرا ربوده و جوهره آنچه را که امروز نظریه ابتکاری و بدیع ملاصدرا میخوانند در این اصل بیان کرده است. ملاصدرا که قهرمان نظریه «اصالت وجود» شناخت شده است و معتقد است وجود با واقعیت مساوق است^{۱۳}، بر این نکته نیز تأکید میکند که وجود مساوق کمال است و اوصاف کمالی مانند علم، اراده و قدرت از هیچ مرتبه‌یی از مراتب وجود سلب نمیشود، گرچه درجات آنها بتبع درجات وجودی دارای شدت و ضعف است و در نتیجه همه اوصاف واقعی (همانند علم) به حقیقت وجود باز میگردند^{۱۴}. او بصراحت

■ صدرالدین قونوی نظریه مساوقت وجود و ادراک را پیش از صدرالمتألهین تبیین و مبرهن ساخته و معتقد است هیچ ادراکی نیست مگر آنکه متأثر از حدود و قیود ذهن و مراتب آن است بدین لحاظ او پیش از کانت به بررسی نقش فاعل شناسا در ادراکاتش و بیان احکام و لوازم آن پرداخته و اهمیت آن را نشان داده است.

علم را از سنخ وجود میداند^{۱۵}.

مساوقت وجود و علم در اندیشه ملاصدرا مبتنی بر اصالت وجود و تشکیک وجود است. مطابق اصالت وجود فقط وجود واقعیت دارد و منشأ آثار واقعی است و ماهیات حدود و تعینات وجودند^{۱۶} و طبق تشکیک وجود، وجود حقیقتی ذو مراتب است که وجه اختلاف آن مراتب به وجه اشتراک آنها باز میگردد^{۱۷}. در نتیجه، وجود در هر مرتبه‌یی با اوصاف خود، مانند علم، اراده و قدرت متجلی میشود؛ در مراتب پایین وجود چون وجود ضعیف است، آن اوصاف نیز مخفی و غیرقابل درکند^{۱۸}.

از این اصل نتیجه میشود که علم نیز ذاتاً مشکک است، زیرا حقیقت علم به حقیقت وجود برمیگردد

۱۰. همان، ص ۱۴۸.

۱۱. همانجا.

۱۲. همو، النصوص، ص ۶۴.

۱۳. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۶، ص ۱۴۴.

۱۴. همانجا.

۱۵. همانجا؛ همان، ج ۳، ص ۳۲۳.

۱۶. همان، ج ۱، ص ۷۵، ۱۲۸ و ۴۷۸.

۱۷. همان، ص ۱۲۸.

۱۸. همان، ص ۸۱ - ۸۰.

و مراتب آن از نازلترین سطح به عالیترین سطح استکمال می‌یابد.^{۱۹} بنا بر این نظریه، علم و وجود حقیقتاً مصداق واحد دارند تا آنجا که اوصاف هر یک را میتوان بر دیگری حمل کرد^{۲۰}، بگونه‌یی که میتوان گفت هر موجودی عالم و هر عالمی موجود است؛ همانگونه که وحدت و شیئیت مساوق وجودند^{۲۱}. حق آنست که مساوقت وجود و علم از محکّمات کلام صدرالمتهلین است^{۲۲}.

۲-۲. تعریفناپذیری علم

حقیقت علم همان ظهور و آشکار شدن است و بهمین دلیل علم قابل تعریف با غیر خودش نیست بلکه هر ظهور و آشکار شدنی از هر چیزی برای هر ناظری، از شئون و مراتب و خواص و آثار علم است و موجودات ظاهر (هر آن چیزی که در هستی آشکار میشود) همگی تعینات و مراتب گوناگون نسبتهای حقیقت علمند. آنچه را که ما از طریق ارائه تعریف و غیر آن از حقیقت علم میفهمیم در واقع تنبهی است که بوسیله برخی لوازم و خواص آن به برخی دیگر از آثار و صفات آن پی میبریم وگرنه علم با غیر خودش تعریف و شناخته نمیشود^{۲۳}.

۲-۳. تشکیک در علم

هر شیء از حیث ذاتش دارای مراتبی است که اولین آنها وجود بسیط و صورت مجرد آن است و به روح و مرتبه عقلی شیء تعبیر میشود. بعد از آن، مرتبه شیء در عالم مثال است و پس از آن صورت ظاهری و حسی آن. بالاترین مرتبه حقیقت شیء مشتمل بر جمیع مراتب سه‌گانه مزبور بهمراه نسبتهای این سه مرتبه، ارتباط آنها با یکدیگر و احکام هر یک از آنها در دیگری است^{۲۴}.

■ از نظر قانونی

هیچ مرز غیرقابل عبور و حد ذاتی برای عقل در کشف حقیقت وجود ندارد و ذهن و عقل انسان در هر ادراکی از مرزهای خویش عبور میکنند و به حد و مرز تازه‌یی میرسند.

صفات، خواص، وجوه، اعراض و آثار شیء همگی تفصیل حقیقت و ذات شیء هستند که البته نسبت همه آنها به ذات و حقیقت آن یکسان نیست بلکه بعضی از آنها خواص و لوازم قریب، بعضی خواص و لوازم بعید و برخی لوازم هستند^{۲۵}.

از آنجا که علم (شناخت) نیز از حقایق وجودیست، تابع وجود و لوازم آن است و مانند خود حقیقت شیء مراتب و درجاتی دارد که مشتمل بر مراتب سه‌گانه یاد شده بهمراه مرتبه جامع آن است؛ مرتبه‌یی که واجد همه مراتب سه‌گانه و احکام و آثار آن است؛ در واقع، مراتب سه‌گانه علم از فروع آن حقیقت جامع است^{۲۶}.

بنا بر سه اصل یاد شده، متعلق شناخت انسان یکی از این حالات است: شناخت وجود بسیط و مرتبه

۱۹. همو، المبدأ والمعاد، ص ۱۸۵-۱۸۴.

۲۰. همو، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۶، ص ۱۴۴.

۲۱. همانجا؛ جوادی آملی، شرح حکمة المتعالیه، ج ۶، بخش

سوم، ص ۱۷-۱۸.

۲۲. جوادی آملی، شرح حکمة المتعالیه، ج ۶، بخش سوم،

ص ۱۹-۱۸.

۲۳. قانونی، اعجاز البیان، ص ۵۰-۴۹.

۲۴. همو، مفتاح الغیب الجمع والوجود، ص ۱۶.

۲۵. طوسی، اجوبة المسائل النصیریة، ص ۱۹۱.

۲۶. قانونی، مفتاح الغیب الجمع والوجود، ص ۱۶؛ همو، اعجاز

البیان، ص ۶۲.

عقلی شیء، شناخت شیء در مرتبه مثالی آن، شناختی که محدود به ظاهر و مرتبه حسی اشیاء است و در نهایت علم به حقیقت و ذات شیء که جامع مراتب سه گانه و روابط و نسب آنها است.

ادراکات ما چنانچه بر واقع منطبق باشد یکی از این حالت‌های چهارگانه است و فقط وقتی علم ما به چیزی تام خواهد بود که مشتمل بر مرتبه چهارم آن باشد. فقط در قسم چهارم شناخت است که همه ذاتیات، عرضیات، صفات، لوازم، خواص، آثار و همچنین نسبت‌های شیء با سایر اشیاء آشکار می‌گردد و هیچ امری از آن شیء مجهول نمی‌ماند. هیچ شناختی غیر از این مرتبه تام نیست و انسان را از طلب معرفت درباره شیء باز نمی‌دارد. انسان ممکن است به چیزی علم داشته باشد و علمش به آن شیء فقط شامل و محدود به یکی از مراتب مزبور باشد بدون آنکه از مراتب دیگر خبر داشته باشد. بسیاری اوقات انسان با علم به برخی صفات و لوازم شیء و با استدلال‌های انی و لمی به وجوه و لوازم دیگری پی می‌برد بدون آنکه ذات شیء و حقیقت آن را دریابد. ذکر این نکته لازم است که نسبت لوازم شیء به ذات آن بهیچ وجه یکسان نیست^{۲۷}. تفصیل این سخن و نتایج مترتب بر آن مجال دیگری می‌طلبد.

۳. تبیین کثرت و تنوع علم

کثرت و تنوع آگاهی آدمی بنحو دیگری هم در اندیشه قونوی تبیین شده است:

۱-۳. مناسبت عالم با معلوم

نهایت مراتب شناخت هر عالمی از هر چیزی، بجهت مناسبتی است که از آن شیء (معلوم بالعرض) در شخص عالم وجود دارد و هرکس بمیزان نسبتی که با

حقیقت اصلی و لوازم و صفات شیء دارد به آن آگاه می‌گردد. در ادراک هر مدرکی از هر مدرکی نوعی مناسبت بین آندو برقرار است و مدرک، آن شیء را از جهت مناسبتش با خود درک میکند نه از جهتی که با آن مغایرت دارد؛ اگر بین مدرک و مدرک هیچ مناسبتی از هیچ جهتی و در هیچیک از مراتب و احوال برقرار نباشد، ادراک صورت نمی‌گیرد. همچنین، مدرک آن شیء را به اندازه‌ی و از جهتی که با او مناسبت دارد می‌شناسد.

هرکس طالب درک و شناخت حقیقتی باشد، لاجرم از جهتی بین او و آن حقیقت مناسبت و از جهتی دیگر مغایرت وجود دارد. وجه مغایرت مقتضای طلب است و مناسبت مقتضای شعور اجمالی به آن چیزی است که در پی شناخت آن است. هرگاه انسان در پی معرفت چیزی برمی‌آید، آن را بواسطه امری که متناسب با آن شیء است طلب میکند، نه از جهت غیریت و اختلافش، بطوریکه اگر آن مناسبت از هر جهت منتفی گردد، طلب آن مجهول محال است، زیرا مجهول مطلق مورد طلب قرار نمی‌گیرد. بهمین سان ثبوت مناسبت تام منافی با طلب است زیرا طلب امر حاصل، محال است^{۲۸}.

معرفت هر صاحب فکری در شناخت اشیاء به میزان و چگونگی مناسبت آن عالم با معلوم وابسته است و شناختش از آن شیء به همان وجوه و لوازم و عوارضی از شیء که از قبل بنحوی با آن مناسبت داشت، منتهی می‌گردد و از ادراک غیر آن وجوه باز می‌ماند. بنابراین، شناخت هرکس در حدود مناسبتش با اشیاء و وجوه اشتراک و تمایزش با آنها محدود و مقید است.

۲۷. همو، المراسلات، ص ۳۳.

۲۸. طوسی، اجوبة المسائل النصیریة، ص ۱۸۸.

نفس جستجوگر انسان بجهت مناسبتی که با برخی از وجوه، لوازم یا صفات شیء دارد، در پی معرفت حقیقت آن بر می آید و با ترکیب مقدمات و قیاسها، در نهایت از معرفت یک خاصه یا لازمه بعید یا قریب، به شناخت صفت یا خاصه یا لازمه قریب یا بعید دیگری دست می یابد. ممکن است نسبت صفتی که در نهایت به شناختش نائل می گردد به ذات شیء، نزدیکتر یا دورتر از صفتی باشد که در ابتدای راه آن را میشناخت. در همه این مراحل، درک نسبت دوری و نزدیکی این صفات و لوازم به ذات و حقیقت اصلی شیء وقتی معین میشود که خود ذات معلوم باشد، زیرا درک نسبت بین دو چیز فرع شناخت خود آنهاست. بنابراین، کسی که با شناخت یکی از لوازم شیء در پی شناخت ذات شیء بود، به لازمه دیگری پی برده است بدون آنکه بداند نسبت آنچه بکمک قیاس و تفکر بدست آورده با حقیقت اصلی شیء، نزدیکتر از چیزی است که از ابتدا میدانسته - یا نمیدانسته - است.

گاهی بنا بر مناسبت شدیدتر قوای نظری و ادراکی با آن صفت، شخص گمان میکند به نهایت معرفت آن دست یافته و به حقیقتش احاطه علمی پیدا کرده است، در حالیکه در نفس الامر کنه شناختش منحصر و محدود به همان جهتی است که با شیء مناسبت داشته است.^{۲۹} بدینسان، حکم و ادراک ناظران در موضوعی یکسان متفاوت میشود و این بدلیل اختلاف صفات، اعراض و خواصی است که مدارک و اذهان به آن متعلق است. فهم بهتر ویژگیهای ذهن شناسا و قوای ادراکی و همچنین نقش و تأثیر این صفات و ویژگیها در شناخت انسان، منوط به تبیین نسبت ذهن با ادراکات و علوم و آگاهیهای اوست که توضیح بیشتر این امر در اصل ذیل نهفته است.

۳-۲. اتحاد عالم با معلوم

عالم با معلوم خود متحد است و اگر تمایز و غیریت بین دو چیز بکلی مرتفع و اتحاد تام حاصل گردد، کمال معرفت به شیء روی میدهد؛ چنانچه اتحاد از برخی جهات حاصل گردد و تمایز و غیریت بین عالم و معلوم از جهات دیگر باقی بماند، شناخت عالم از معلوم به جهات تمایز و غیریت آنها تعلق نمیگیرد و محدود به وجوهی است که با معلوم اتحاد دارد.^{۳۰}

آگاهی ما از یک چیز طیف وسیعی را تشکیل میدهد که بر هریک از این مدارج آگاهی، آثار و خواص و لوازمی مترتب است. بنا بر اصل اخیر، ذهن با معلومات و ادراکات خود متحد و عین آنهاست و بجهت همین اتحاد، به احکام علم متصف میگردد. ذهن، از آنجاکه عین علوم و ادراکات خویش است و علوم و ادراکات هم مراتب و تنوع بسیار دارند، مشتمل بر مراتب و درجات و حدود بسیاری است که توسط مراتب علوم و ادراکاتش معین میگردد و با هر تحولی در ادراکات، این حدود و قیود نیز متحول میشود. بنابراین، نفس امری ایستا و ساکن نیست و همواره با هر شناختی ترقی میکند، از حدود و چارچوبهای خود خارج میشود و به حدی تازه میرسد که پیش از ادراکش غیر آن بود؛ بهمین جهت، فوائد علمی شریفترین صور ترقیات نفوس انسانی بشمار می آید.^{۳۱} این ترقی و انبساط بواسطه این است که ادراک صرفاً فعل نفس نیست بلکه فعلی است که با انفعال همراه است و اما انفعال نفس بمعنای حرکت طبیعی اجسام و عالم ماده در چارچوب مقولات زمان و مکان نیست بلکه بمنزله بسط و اشتداد مراتب وجود و رفع حدود

۲۹. قونوی، المراسلات، ص ۳۴.

۳۰. همو، النفحات الإلهیه، ص ۳۳ و ۳۵.

۳۱. همو، المراسلات، ص ۱۴.

و مرزهای پیشین آن است.^{۳۲} هر زمان دنیای نفس دنیای تازه‌یی است و حد و چارچوبش متحول و منقلب می‌گردد و به غیر از آنچه قبل از آن بود مبدل می‌شود.

ذهن و قوای ادراکی چون موجوداتی نامتناهی نیستند، دارای قیود و چارچوبهایی هستند و بنا به تابعیت احکام علم از وجود، بر هر حد و مرتبه‌یی لوازم و خواصی مترتب است که آثار آنها در ادراکات و شناخت ذهن از خارج پدیدار می‌گردد.

نقش ذهن در ادراکاتش بهیچ وجه همسان و با چارچوبهای معین و ثابت نیست بلکه این تأثیر و تأثر مشتمل بر طیف وسیعی از نقشهای متنوع و بسیار گوناگون است که قابل شمارش نیست. بتعداد مراتب وجود، مراتب شناخت و آگاهی هست و بتعداد مراتب شناخت و آگاهی، نفس حدود و قیودی دارد که هر کدام آثار و توابع خاصی در ادراک و شناختش از اشیاء دارد^{۳۳}؛ اما این بمعنای بیضابطه و تصادفی بودن نقش ذهن نیست.

بر این اساس، هیچیک از واقعتهای ذهنی و عینی بتنهایی عامل یا فاعل شناخت و ادراکات نیست بلکه هر شناختی حاوی ویژگی دوگانه‌یی است که در آن هم ذهن و هم عین اثرگذار هستند و بنحوی امر ادراک بازتاب واقعیت و ویژگیهای هر دو عالم ذهن و عین است.

بنظر میرسد قونوی در بیان این مطلب با اصحاب نظریهٔ رئالیسم خام فاصله گرفته و پیش از کانت به اهمیت و نقش تأثیرگذار و فعال ذهن در امر شناخت توجه و بر آن تأکید کرده است. بر مبنای دیدگاه او این نتیجه بدست می‌آید که شناخت از یک شیء خارجی صرفاً بازتاب شیء خارجی در آئینهٔ ذهن نیست بلکه همانگونه که انسان عین را در ادراک خود می‌یابد،

■ حقیقت هر چیزی

مشتمل بر همهٔ مراتب عقلی،
مثالی و حسی و همچنین نسبتهای
این مراتب با یکدیگر و لوازم و صفات و
خواص آنهاست. کمال علم به شیء
نیز در آگاهی به همهٔ این
مراتب است.

ذهن نیز در ادراکش از خارج ظهور و بروز دارد. توصیف روشنتر ویژگی دوگانهٔ شناخت و ادراک و تابعیت آن از هر دو واقعیت ذهن و عین، در بیان یکی دیگر از مبانی اساسی این دیدگاه نهفته است.

۳-۳. تابعیت علم تصدیقی از احوال عالم و معلوم هر حکم ادراکی از هر حاکمی بر هر محکومی تابع احوال آن حاکم و آن محکوم هنگام حکم کردن است. حکم ادراکی تابع فاعل شناسایی (عالم یا حاکم) و متعلق شناسایی (معلوم یا محکوم) و نسبت بین آنهاست^{۳۴}. اگر در احوال و شئون محکوم تغییری رخ دهد ادراک حاکم نیز بر اساس احوال محکوم، تغییر خواهد یافت و اگر محکوم حال ثابتی داشته باشد حکم حاکم بر او نیز ثابت خواهد بود. این در صورتی است که عالم شأن و مرتبهٔ ثابتی داشته باشد. حال اگر ذات حاکم یا احوال و صفاتش تغییر یابد، احکام ادراکی او متناسب با آن حال و مرتبه تازه‌اش متغیر خواهد شد^{۳۵}. بگفتهٔ قونوی:

۳۲. همان، ص ۱۴ و ۳۴.

۳۳. همان، ص ۶۴.

۳۴. همو، النصوص، ص ۶۱ و ۶۲.

۳۵. همانجا.

■ وجود خطا مستلزم اینست که صاحب ادراک بنحوی از انحاء به واقعیت دست یابد و سپس به مقایسهٔ ادراک خود با آن پردازد و عدم انطباق آن را کشف کند. باور به وجود خطا حاکی از تصدیق نوعی پیشیابی و دسترسی به حقیقت است.

حال امر به حال حاکم منوط می‌گردد که آیا تقلب در ذات از شئون حاکم است یا اینکه ذاتش ثابت است و احوالش تغیر میکند (که در این حال نیز حکم حاکم بر آن محکوم تغیر میکند) و این مراتب مذکور تقسیمی است که در برگیرندهٔ همه انواع و مراتب ادراکات از هر عالمی نسبت به هر معلومی (حاکم و محکوم) است و امر از این اقسام خارج نیست.^{۳۶}

نسبت و ربط بین دو چیز قائم به طرفین آن نسبت است بطوریکه با تغیر یکی از طرفین یا هر دوی آنها، این نسبت نیز تغیر میکند؛ از اینرو، نسبت یا ربط هیچگونه استقلالی در مقایسه با طرفین نسبت ندارد. بنابراین، اگر یکی از طرفین نسبت تغیر کند، لزوماً ادراک این طرف از آن شیء مقابل که با آن دارای این نسبت خاص است نیز تغیر میکند.

شایان توجه است که تابعیت ادراک بمعنای تغیر در ادراک که امری مجرد است، نیست بلکه منظور اینست که ادراک انسان بعنوان یک امر حقیقی حدود و قیودی دارد که این حدود توأمان متناسب با شرایط و اطوار گوناگون ذهن و عین و منبعث از هر دوی آنهاست.

هر ادراکی از هر شخصی نوعی با حقیقت شیء مدرک نسبت دارد. عبارت دیگر، هر ادراکی - دستکم از جهتی خاص و مقید - چیزی از شیء مدرک را باز مینمایاند و بدین لحاظ هیچ ادراکی را نمیتوان مطلقاً به خطا منسوب کرد، زیرا به هر صورت - هر حکم ادراکی ناشی از نسبتی وجودی است که بین مدرک و مدرک برقرار شده است و این حکم تابع آن نسبت حقیقی به‌مراه مراتب وجودی آندو است. پس هر ادراکی در نسبت واقعی با مدرک صورت می‌گیرد و آن شخص از لحاظ نسبتش با مدرکش، ادراکی خواهد داشت که نمیتواند غیر از آن باشد. عبارت دیگر، ادراک یا حکم ادراکی شخص مقتضای این نسبت وجودی خاص بین عالم و معلوم (حاکم و محکوم) و نیز احوال آندو است؛ همچنین این نسبت وجودی به‌مراه احوال، لوازم، شرایط و مراتب حاکم و محکوم اقتضای آن حکم خاص را دارد و از لوازم ضروری آن است.

بر مبنای اصولی که بیان شد روشن می‌گردد که هیچ ادراکی را نمیتوان مطلقاً و از همه جهت به خطا منسوب کرد و هر ادراکی بنحوی (هرچند بسیار ضعیف و با نسبتی دور) از حقیقت بهره‌مند است. اگر ما ذهن و عین را در طرفین یک نسبت قرار دهیم چه نتایج و مسائلی بر آن مترتب خواهد بود؟ روشن است که هر ذهنی نسبت به یک شیء نسبتی ویژه دارد که ناشی از مراتب وجودی هر یک از آنهاست. با توجه به آنچه گذشت، ذهن ادراکی از آن عین خارجی دارد که در صورت تحول ذهن آن ادراک نیز متحول میشود، بطوریکه در هر حالی منتهای نظر و نگرش انسان متناظر با نسبتی است که بین او و آن شیء برقرار است. بنابراین، ادراک این شخص از آن

۳۶. همان، ص ۶۲ و ۶۳.

شیء تابع احوال و مراتب آن شیء و از طرف دیگر تابع ذهنیت ویژه این شخص است و نه میتوان مدخلیت و تأثیر ذهن را در ادراکات نادیده گرفت^{۳۷} و نه مدخلیت امر خارجی را. اگرچه ادراک، وجوه و مراتبی از حقیقت شیء را در بردارد، با اینحال نمیتوان مدعی مطابقت کامل بین حقیقت شیء خارجی و نمود ذهنی آن شد. عینیت ماهوی بین صورت ذهنی و معلوم از برخی وجوه محفوظ است؛ در عین آنکه نمیتوان حکم کرد که الزاماً مطابقت کامل بین آنها برقرار است.^{۳۸}

شایان توجه است که حقیقت هر شیء نزد قونوی دارای مراتب و درجات بسیاری است و ممکن است هریک از این مراتب که مشتمل بر حقایق تابع (یعنی خواص)، لوازم، صفات، نسبتها، اعراض یا حقایق متبوع (یعنی ذاتیات، علل یا حقیقت) است، متعلق قوای ادراکی عقلی یا حسی یا خیالی و بطور کلی ذهنی قرار گیرد.^{۳۹}

بنا به عمومیت و شمول احکام وجود و تسری آن به علم و ادراک نمیتوان موردی را فرض کرد که در آن ادراک شخص مستقل از شرایط و ویژگیهای ذهنی و شناختیش باشد. حدود و قیود ذهن بعنوان فاعل شناسایی در هر ادراک و حکمی بازتاب می یابد. در واقع، شیء متعلق شناسایی در درون این حدود و قیود و کیفیت خاص ذهن تقویم میشود. از اینرو ماهیت شیء در ذهن رنگ ذهن را بخود میگیرد. بتعبیر قونوی: «علم هر کسی توسط مرتبه مدرک متعین میگردد و این نسبت متعین علمی که بر حسب صاحب آن شناسایی و مرتبه اش تعیین یافته به چیزی غیر از این تعیین حاصل شده تغییر نمیکند»^{۴۰}. بنابراین، این نتیجه حاصل میگردد که «احکام نظری بر حسب اختلاف و تفاوت مدارک صاحبان اندیشه (تفاوت

اذهان و قوای ادراکی) متفاوت است»^{۴۱}. ذهن از خارج حکایت میکند و از آن خبر میدهد و از همان جهت که از متعلق ادراک حکایت میکند خود در حکایتگریش از آن مندرج است. پس همانطور که ذهن از عین خبر میدهد عین نیز (آنگونه که در آگاهی تصویر و تقویم میگردد) حکایتگر از ذهن خواهد بود. بعبارت دیگر، از سخن قونوی این نتیجه بدست می آید که ادراک و آگاهی نه فقط نمودی از شیء فی نفسه بلکه پدیدار و بازتاب هر دو واقعیت ذهن و عین است.

بنابراین، شناخت محصول تفاعل ذهن و عین در بستر و چارچوبهای خود ذهن است، اما ذهن و قوای ادراکی بجهت مقارنت و قرب به حالات، اطوار، شئون و آثار ذهنی خود از درک آثار خود در شناختش از خارج معذور است. عدم توانایی انسان در تفکیک حقیقت شیء خارجی و جنبه های فاعلیت و تصرف ذهنی (در صورت ادراکیش از جهان خارج) به این دلیل است که از نظر قونوی تا چیزی تعیین و تمایز نیابد مورد ادراک واقع نمیشود.^{۴۲} ذهن بجهت اتحاد و قرب و بلکه عینیت با قوا و آثار و ادراکاتش، تعیین و تمایز این امور برایش حاصل نمیگردد و بهمین سبب غالباً از درک جنبه های فاعلیت و تصرف خودش ناتوان است. مثلاً چشم انسان چیزهای بسیار نزدیک و بسیار دور را نمیبیند و این بدلیل عدم حصول تعیین و تمایز شیء در حالات قرب و بعد مفروط است.^{۴۳} اما

۳۷. همو، المراسلات، ص ۱۵۹ - ۱۵۷.

۳۸. همان، ص ۱۸، ۴۰ و ۱۴۳.

۳۹. طوسی، اجوبة المسائل النصیریة، ص ۱۹۱ - ۱۹۰.

۴۰. قونوی، المراسلات، ص ۱۵۹.

۴۱. همان، ص ۲۶.

۴۲. همو، اعجاز البیان، ص ۵۰ - ۴۹.

۴۳. همانجا.

■ ادراکات عقلی و خیالی و حتی حسی شخص، مستقل از چارچوبهای ذهنی و سایر محدودیتهای قوای ادراکی و روحی او نیست بلکه این چارچوبها و قیود پیوسته در ادراک شخص حضور دارد و شناخت انسان بهمان اندازه که حقیقت و ذات و لوازم و صفات شیء را در بردارد نمایانگر قیود و محدوده‌ها و مرزها و چارچوبهای ذهنی اوست.

آنچه انسان پس از تأمل در باب نقش و اثر قوای ادراکی در شناختش از خارج ابراز میکند بواسطه نظر ثانوی و بواسطه توجه به خلل و نقص و ناتوانیش در امر شناخت و کثرت خطاها و تنوع ادراکاتش از موضوع ادراک است.

در اینجا این پرسش مطرح میگردد که اگر ذهن با ادراکات و قوای ادراکی خود متحد است چگونه میتواند اثر قوای خود را در ادراکش اگرچه با نگاه ثانوی کشف کند؟

چنانکه گذشت، حقیقت علم توسط چیزی غیر از خودش شناخته نمیشود بلکه آگاهی به آن با سیر از یکی از خواص و صفات آن به لوازم و صفات دیگر است. از طرفی احکام ذهن بدلیل اتحاد با معلومات و آگاهیهای بنوعی همان احکام حقیقت علم است. پس ظهور آثار و تصرفات و شئون و اطوار نفس - یا تعبیری ذهن - بسبب تنوع مراتب و لوازم هر یک، برخی توسط برخی دیگر آشکار میشود. ذهن یا نفس اگرچه با قوا و ادراکاتش متحد است، از آنجا که دارای مراتب و درجات گوناگونی است و هرکدام از این قوا و مراتب و درجات لوازم و خواص ویژه خود را داراست، بواسطه ظهور برخی مراتب در مراتب دیگر، این آثار بنحوی آشکار میشود.^{۴۴} ذهن میتواند خودش را

موضوع تحقیق قرار دهد. این بجهت وجوه و مراتب متنوع آن است که با برخی شئونش به برخی دیگر توجه نموده و آن را نزد خویش متمایز میسازد و بدان تعین میبخشد.^{۴۵} بطور کلی، هرگونه شناخت نفس از قوا و حالات و اطوار و شئون خود بسبب ظهور آثار برخی از مراتب ذهن در مراتب دیگرش است لیکن در هیچ گامی از این تحقیق نیز از احکام حدود و قیود کلی ذهن و همچنین احکام قوایی که برای شناخت بکار گرفته فارغ نیست.^{۴۶}

فهم و ادراک در چارچوبها و قیود و مرزهای ذهنی صورت میگیرد و از اینروی شیء فی نفسه با ظهور ذهنی آن از هر جهت یکسان نیست و تفاوتهایی در میان است.^{۴۷} عدم عینیت کامل بین معلوم بالذات و معلوم بالعرض دستکم بجهت آثار قوای ادراکی نفس در فرایند ادراک است. از اینجا در می‌یابیم که مقولات، مفاهیم و آنچه شاکله‌های فهم بر روی ماده ادراک خوانده میشود یکی از وجوه آثاری است که ذهن در صور ادراکی خود ایفا میکند. مقولات ناشی از حدود و قیود ذهن در هر یک از مراتب خود و آگاهیهایش است که از آن جدایی نمیپذیرد. در واقع، مقوله قالب و ظرفی است که از درون خود چارچوبها و حدود ذهن برمیخیزد و ماده ادراک را بصورت خود شکل میدهد. از هر مرتبه ذهن مقولاتی منبعث میگردد و بناچار هر متعلق آگاهی نفس، با شکل و کیفیت و رنگ این مقولات ظهور و بروز می‌یابد و معلوم واقع میگردد.^{۴۸}

۴۴. همانجا.

۴۵. همانجا.

۴۶. همان، ص ۳۶.

۴۷. همان، ص ۳۵.

۴۸. همان، ص ۱۵۹-۱۵۸.

■ شناخت از یک طرف پدیدار شیء فی نفسه است و دستکم برخی از وجوه و مراتب و شئون حقیقت آن را نشان میدهد و از طرف دیگر هر شناختی همیشه در چارچوبها و قیود ذهنی مدرک قوام می‌یابد و از نقش قابل‌ی یا فاعلی ذهن تأثیر می‌پذیرد و آنها را آشکار می‌سازد.

قونوی در اینباره می‌گوید: «پس عقل انسانی از جهت افکار و عقاید و ادراکاتش دارای حدی است در آن متوقف می‌گردد»^{۴۹}.

از طرف دیگر درک حقیقت و تعین شیء مستلزم تعدی از حدود آن شیء است. بنابراین، هرگاه کسی چیزی را درک کند از حد آن شیء فراتر رفته و به ورای آن نائل شده است. پس با هر ادراکی ذهن از مرزهایی گذشته است. بعبارتی، با هر ادراکی ذهن تازه میشود و دگرگونی می‌یابد و از حد خویش فراتر میرود. در واقع، قیود و حدود ذهن و قوای ادراکی از جهت ذات و حقیقت آن نیست و بنحو پیشین تحقق ندارند بلکه قیودی است که بجهت مراتب و استعداد افراد بر آن عارض می‌گردد. عبارت قونوی این است:

زیرا در حقیقت حد مطلق و ذاتی برای عقل انسان وجود ندارد بلکه آن امری است که پیوسته در حال ترقی و گسترش و اشتداد است.^{۵۰}

۵. اختلاف نظریه قونوی با دیدگاه کانت

نتیجه دیدگاه قونوی اینست که علاوه بر اینکه هر

۴۹. همو، النصوص، ص ۶۲-۶۱.

۵۰. همو، المراسلات، ص ۱۶۲.

۵۱. همانجا.

ذهن در هریک از مراتب قیدی و حدی دارد که غیر از قید و حدش در مراتب دیگر است. پس مقولات هم که ظهور اثر و فعل این چارچوبها در ادراک است برای همه مراتب ذهن و آگاهی یکسان نیست بلکه با هر تحولی در حدود و چارچوبهای ذهن مقولاتش نیز متحول می‌گردد. در آن دیدگاه که ادراک را دارای مراتب میداند مقولات نیز تابع مراتب ذهن است و مقولاتی که در یک مرتبه بر ماده ادراک بار میشوند غیر از مقولاتی است که در اطوار و درجات دیگر بر همان شیء تحمیل می‌گردند. بهمین لحاظ است که قونوی می‌گوید: «حال امر منوط به حال حاکم است که آیا تقلب در ذات از شئون حاکم است یا اینکه ذاتش ثابت است و احوالش تغیر میکند»^{۴۹}.

۴. حرکت اشتدادی ذهن و پیشینی نبودن قالبهای آن

آنچه درباره حدود و مرزهای ذهن و لوازم آثار آن در ادراک شیء خارجی گفته شد حدود ذاتی و پیشینی نیست که از قبل بر ذهن تحمیل شده باشد بلکه چارچوبهای بالفعل ذهنی است که خود متأثر از همه ادراکات قبلی ذهن و همچنین خصوصیات روحی و روانی شخص است؛ البته با هر ادراکی این چارچوبها و مرزها نیز متحول می‌گردد. بهمین دلیل، مقولات شناخت چارچوبهای ذاتی و ساختار پیشینی و ثابت ذهن نیستند که بر همه ادراکات مقدمند، زیرا اساساً حد و مرز قطعی برای ذهن وجود ندارد. دلیل این ادعا بنا بر مبانی قونوی این است که اگر نفس یا ذهن – چنانکه پیشتر بیان شد – با آگاهیهایش متحد است میتوان گفت حدود ذهن و چارچوبهای آن همان حدود و چارچوبهای علوم و ادراکاتش است. پس مرزهای ذهن با ادراکات و آگاهیهایش معین میشود.

■ تابعیت ادراک

از احوال عالم و معلوم و نسبت بین آندو درباره همه ادراکات حسی، خیالی و عقلی ساری و جاری است. مفاهیم و قضایای بدیهی نیز مصداق این قاعده عقلی است.

تفصیلی این امور محدود به جهاتی که بدیهی شمرده شده نیست. نسبت اموری مانند علم و وجود و نفس به سایر امور مانند نسبت اصول به فروع است و از آنجا که معرفت این امور برای انسانها یکسان نیست، این اختلاف و گوناگونی از اصل (که همان بدیهیاتی مانند علم و وجود و... است) به فرع (سایر علوم نظری که بر اساس مقدمات بدیهی و با برهان و قیاس حاصل شده‌اند) سرایت میکند و لذا فهم و شناخت افراد از اشیاء بسبب تفاوت آنها در شناخت اصول و مقدمات علوم، مختلف است.^{۵۲} بنابراین، در ادراک امور بدیهی نیز احوال و اطوار و مراتب شخص ادراک کننده و نسبتش با آنچه مورد ادراک واقع میشود سهیم است و لذا شناختش از آن امور، تام و همه جانبه نخواهد بود.

بدیهی بودن یک مفهوم یا قضیه نزد همگان یکسان نیست و دارای مراتب است و بسبب اختلاف در وضوح و روشن بودن این مفاهیم، شناخت همگان از لوازم و خواص و فروع آنها نیز متفاوت است. همین امر یکی از اسباب اختلاف مراتب آگاهی و تفاوت‌های

۵۲. کانت، تمهیدات، ص ۱۶۳، ۱۵۴، ۱۲۶ و ۱۲۷.

۵۳. قونوی، النفحات الإلهیه، ص ۵۰.

۵۴. همانجا

ادراکی از ساختار و چارچوبهای ذهن رنگ میگیرد، متقابلاً بر آن اثر نیز میگذارد. هر شناختی (از همان جهاتی که با ذات و حقیقت شیء معلوم یا لوازم و صفات آن منطبق است و با آن ارتباط دارد) حدود و چارچوبهای ذهنی را تغییر میدهد و موجب بسط و گسترش دایره وجودی و شناختی ذهن یا به اعتباری نفس میگردد. بنابراین، هر ادراک و شناختی بمنزله انبساط و گسترش نفس و ترقی آن از مراتب خویش است. بر این اساس، دیدگاهی که قائل به ساختار پیشین و عناصر و مقولاتی است که مقدم بر هرگونه شناختی بوده و فقط در آن مقولات است که میتوان اشیاء را شناخت یا طبقه‌بندی نمود^{۵۳}، بر اساس مبانی قانونی معتبر نیست بلکه ذهن خود مقولات را می‌آفریند و از اینرو در آن متوقف نمیشود. ادراک همیشه از دریچه مقوله است اما این ذهن است که مقوله را میسازد و سپس از آن فراتر میرود. این از مهمترین موارد اختلاف نظریه شناخت قانونی با نظریه کانتی شناخت است.

تابعیت ادراک از احوال عالم و معلوم و نسبت بین آندو درباره همه ادراکات حسی، خیالی و عقلی ساری و جاری است. مفاهیم و قضایای بدیهی نیز مصداق این قاعده عقلی است. از نظر قانونی اگرچه امور بدیهی - مانند ادراک هرکسی نسبت به ذات خود و همچنین مفاهیمی مانند علم و وجود از حیث ادراک اجمالی آنها - نزد همگان یکسان است اما شناخت تفصیلی شیء غیر از شناخت اجمالی برخی از لوازم یا جوه یا مراتب آن است. ادراک اجمالی هر شخصی از امور بدیهی بسبب حداقل مناسبتی که همان سریان وجود در همه چیز است، بین شخص و آن امور برقرار است و از این لحاظ هر عاقلی از این ادراک حداقلی برخوردار خواهد بود^{۵۴} اما حقیقت

نظامهای فکری و فلسفی است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

صدرالدین قونوی نظریه مساوقت وجود و ادراک را پیش از صدرالمتألهین تبیین و مبرهن ساخته و بسیاری از لوازم و نتایج معرفت‌شناختی آن را بیان کرده است. او با اینکه علم را از سنخ وجود میداند قائل نیست که ماهیت هر امر ذهنی عیناً مطابق با خارج است بلکه معتقد است هیچ ادراکی نیست مگر آنکه متأثر از حدود و قیود ذهن و مراتب آن است و رنگ ذهن به همه ادراکاتش تسری می‌یابد. بدین لحاظ او پیش از کسانی همچون کانت به بررسی نقش فاعل شناسا در ادراکاتش از واقعیت و بیان احکام و لوازم آن پرداخته و اهمیت آن را نشان داده است. با اینحال، از نظریه‌ی هیچ مرز غیرقابل عبور و حد ذاتی برای عقل در کشف حقیقت وجود ندارد و ذهن و عقل انسان در هر ادراکی از مرزهای خویش عبور میکند و به حد و مرز تازه‌ی می‌رسد.

بر مبنای این دیدگاه، حقیقت هر چیزی مشتمل بر همه مراتب عقلی، مثالی و حسی و همچنین نسبت‌های این مراتب با یکدیگر و لوازم و صفات و خواص آنهاست. کمال علم به شیء در آگاهی به همه مراتب حقیقت شیء و لوازم و خواص و صفات و فی‌الجمله در ظهور همه تفاسیل و نسبت‌های آن است و درک و شناخت همه تفاسیل و نسبت‌های شیء نیز منوط به دریافت‌کننده ذات و مرتبه جامع حقیقت شیء - چهارمین مرتبه از مراتب حقیقت - است که بواسطه آن هیچیک از وجوه و لوازم و صفات شیء مجهول نمی‌ماند.

اینکه ما ادراکاتی از خارج داریم و دستکم برخی از ادراکات ما از برخی وجوه با واقعیت منطبق است

امری تشکیک‌ناپذیر و مسلم است. درک ابتدایی ما (نه درک‌کننده واقعیت) از مفاهیم علم و وجود و همچنین ادراکمان از خود، اموری هستند که همه عاقلان در آن سهیم و مشترکند. اینکه ما چیزهایی میدانیم و دستکم برخی از چیزهایی که گمان میکنیم میدانیم با واقعیت منطبق است تردید‌ناپذیر است. مهمترین دلیل بر این امر آنست که ما باور داریم خطا وجود دارد، یعنی حالت‌هایی هست که در آنها در می‌یابیم که درک ما با واقعیت منطبق نبوده است. وجود خطا مستلزم اینست که صاحب ادراک بنحوی از انحاء به واقعیت دست یابد و سپس به مقایسه ادراک خود با آن بپردازد و عدم انطباق آن را کشف کند. باور به وجود خطا - چه خطا را منظم بدانیم و چه آن را اتفاقی و عارضی قلمداد کنیم - حاکی از تصدیق نوعی پیشیابی و دسترسی به حقیقت است. بنا بر آراء قونوی دستکم میان برخی ادراکات و اشیای متعلق آن، نوعی مطابقت و امر مشترک وجود دارد و هیچگاه رشته‌های اتصال هستی‌پدیداری با واقعیت هستی و شئون و مراتب آن بطور کلی قطع نمیشود بلکه این ارتباط در هر ادراکی بوجهی از وجوه محفوظ است اما واقع‌نمایی برخی ادراکات ما لزوماً مستلزم این نیست که عالم‌کننده ذات و ماهیت حقیقی چیزی را درک کرده باشد بلکه همیشه شناخت و ادراک محدود و مقید به حدود ذات عالم و مراتب وجودی و احوال و شئون وی و همچنین احوال و مراتب و اطوار معلوم و نسبت بین آنهاست. ادراکات عقلی و خیالی و حتی حسی شخص، مستقل از چارچوب‌های ذهنی و سایر محدودیتهای قوای ادراکی و روحی او نیست بلکه این چارچوبها و قیود پیوسته در ادراک شخص حضور دارد و شناخت انسان بهمان اندازه که حقیقت و ذات و لوازم و صفات شیء را در

بردارد نمایانگر قیود و محدوده‌ها و مرزها و چارچوبهای ذهنی اوست.

شناخت دارای دو ویژگی اساسی است: از یک طرف پدیدار شیء فی نفسه است و دستکم برخی از وجوه و مراتب و شئون حقیقت آن را نشان می‌دهد و از طرف دیگر هر شناختی همیشه در چارچوبها و قیود ذهنی مدرک قوام می‌یابد و از نقش قابل یا فاعلی ذهن تأثیر می‌پذیرد و آنها را آشکار می‌سازد. ذهن از خارج حکایت میکند و از آن خبر می‌دهد و از همان جهت که از عین حکایت میکند خود در حکایتگریش از آن مندرج است. پس همانطور که ذهن از عین خبر می‌دهد عین نیز (آنگونه که در آگاهی تصویر و تقویم می‌گردد) حکایتگر ذهن است. فقط در یک نوع نسبت خاص است که علم تام به شیء حاصل می‌شود و آن در حالیتیست که مناسبت تام بین عالم و معلوم برقرار شود و اتحاد از همه وجوه بین آنها حاصل گردد.

دیدگاهی که ذهن را همچون آینه‌ی صاف و عاری از هر نقش میدانند که حقیقت و ماهیت معلوم خارجی عیناً در آن تصویر می‌گردد، علاوه بر آنکه نمیتواند مسئله خطا و نقص و ناتوانی قوای ادراکی در کسب معرفت تام را بدرستی تبیین کند، جوانب و لوازم مراتب متنوع نفس شناسا و نسبت بین عالم و معلوم و آثار این امور در امر شناخت - که حاصل فعل و انفعال یا همان نقش قابل و فاعلی ذهن است را نیز - نادیده می‌گیرد؛ همانطور که نظریه کسانانی که ذهن را در چارچوب مقولات پیشینی و ذاتی مقید می‌سازد علاوه بر آنکه خود ناسازگار است، از تبیین جهات واقعنمایی ادراکات ناتوان است.

منابع

ابن سینا، الشفاء - الالهیات، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.

استیس، و. ت، فلسفه هگل، ترجمه حمید عنایت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰.

جوادی آملی، عبدالله، شرح حکمة المتعالیه، بخش سوم از جلد ششم، تهران، الزهراء، ۱۳۷۲.

رازی، فخرالدین، شرح الاشارات والتنبیها، مقدمه و تصحیح نجف‌زاده، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴ش.
سبزواری، ملاهادی، شرح المنظومه، ج ۲، تهران، نشر ناب، ۱۳۶۹.

طباطبایی، سیدمحمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷.

طوسی، نصیرالدین، تلخیص المحصل، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ق.

اجوبه المسائل النصیریة، به اهتمام عبدالله نورانی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.

قونوی، صدرالدین، اعجاز البیان فی تفسیر ام القرآن، تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱.

النصوص، تحقیق حامد ناجی اصفهانی، تهران، آیت اشراق، ۱۳۹۰.

النفحات الالهیه، تصحیح محمد خواجوی، تهران، مولی، ۱۳۷۵.

المراسلات، تحقیق و تصحیح کودرون شوبرت، بیروت، النشرات الاسلامیه، ۱۹۹۵م.

کانت، ایمانوئل، تمهیدات، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.

مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۹ و ۱۰، تهران، صدرا، ۱۳۷۸.

ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۱: تصحیح و تحقیق غلامرضا اعوانی، تهران، بنیاد حکمت ملاصدرا، ۱۳۸۳.

المبدأ و المعاد، تصحیح، تحقیق و مقدمه محمد ذبیحی و جعفر شاه نظری، تهران، بنیاد حکمت ملاصدرا، ۱۳۸۱.

المشاعر، تصحیح و تحقیق مقصود محمدی، در مجموعه رسائل فلسفی، ج ۴، تهران، بنیاد حکمت ملاصدرا، ۱۳۸۱.

مفاتیح الغیب، تصحیح، تحقیق و مقدمه نجفقلی حبیبی، تهران، بنیاد حکمت ملاصدرا، ۱۳۸۶.

هگل، فنومنولوژی روح (پدیدارشناسی ذهن)، تهران، شفیعی، ۱۳۸۲.